



اتیه نو

A T I V E H N O

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
مدیر مسئول و رئیس شورای سیاست گذاری:
ابراهیم رستمیان مقدم
سر دبیر: اکبر هاشمی
معاون سر دبیر: رضا جمیلی
دبیر تحریریه: میترا فردوسی
مدیر هنری: سیدعلی رضا میرزامصطفی
صفحه‌ارایی: حمید ابراهیمی
ویرایش عکس: شبنم رضوانی
با تشکر از: بیژن رضانی، ابراهیم باقری،
صولت فروتن
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۵-۶
www.Atiyehnoweekly.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک: ۸۸۵۱۷۰۹۱-۶
ناظر چاپ: علی توتونی



«زیر پوست شهر- ۱۵۳»

«نسرین ظهیری»

چطور شد که ای طور شد؟!

اصغراقآ پریشان سیگار می کشد، زیر یکی از درخت‌های پر بار و قدیمی کنار رودخانه جاجرو. بعد برای دهمین بار می پرسد: «نسرین خانم! یعنی می‌گویی چه جور میشه. یعنی می‌گویی کاروکاسبی دوباره جون می‌گیره، چطور شد که ای‌طور شد.». اصغراقآ را دلخور نگاه می‌کنم و آش دوغ را دوباره هم می‌زنم. اصغر، همشهری‌ام است. مردی از فارس که لهجه آشنایش را می‌دانم. بیست‌وپنج سال است که آمده تهران و توی بهارستان قالب‌سازی می‌کند. مرد زحمت‌کشی که دست‌هایش سندی است بر کار سخت و طاقت‌فرسا، حالا برای خودش مغازه‌ای دارد و سه کارگر کمکی. به خاطر لهجه‌اش هم که شده نگاهم را مهربان می‌کنم. می‌گویم: «نمی‌دونم، هیچ‌چی نمی‌دونم.» می‌گوید: «شما باید بدونید، خبرها زیر دست شماست. توی پاساژِی که کار می‌کنم و اغلب قطعه‌سازند خیلی‌ها تعطیل کردند و رفتند. در مغازه‌ها قفل شده، صرف نمی‌کند قالب‌سازی و هزینه رهن و اجاره‌دادن برای مغازه. می‌دانی چه میگم. وقتی قیمت ملک خیلی جلو برزه از درآمد، همین میشه که شده. بالاخره شماها به چیزی یابید. به نظرتون اوضاع خوب میشه، چطور شد که ای‌طور شد.» آش دوغ سر می‌رود. بیشتر هم می‌زنم، دوغ می‌خواهد. می‌گویم: «ول کن آقا دودقیقه اومدیم مثلاً تفریح، فکر ببخود نکن. به این درخت بالابند نگاه کن، کیف الانت رو ببر، شاید سال دیگه همین موقع نشود همین دوغ را بخیریم با جوجه کباب کنیم. همه چیز پیچیده شده، خوندت را آرام کن مرد.» اصغراقآ همشهریم سیگارش را به غیظ خاموش می‌کند سرش را می‌گذارد روی بالش و درخت را غصه‌دار نگاه می‌کند: «نسرین خانم نمی‌تونم کیف کنم، فردا باید یکی از کارگرها را مرخص کنم. معلوم نیست اون دو تا دیگه رو بتونم نگه دارم. زن و بچه دارن، با هم کار می‌کردیم، با هم می‌خوردیم، چطور رویم بشود بگم حالا که وضع خراب‌شده، شما برو، من تنهایی کار کنم و پول در بیاارم و بخورم. رویم نمیشه، خجالت می‌کشم.» آش دوغ دوباره سر می‌رود. بخار، دستم را می‌سوزاند، می‌خواهم برگردم اصغراقآ را دعوا کنم. می‌خواهم بگویم اوضاع ما هم بهتر از آن‌ها نیست، اگر صلاح می‌داند بگذارد لااقل با خیال راحت آش بخوریم، برمی‌گردم، اصغراقآ نیست. پشت تنه درخت خودش را گم کرده و دارد نم اشکش را یواشکی پاک می‌کند. سرش را می‌آورد بیرون: «نسرین خانم شما بگو چطور شد که ای‌طور شد؟!»

محرمانه ترین کتابخانه جهان

محرمانه‌ترین کتابخانه جهان حاوی کتاب‌هایی است که فقط نویسندگان‌شان از متن آن‌ها آگاه‌اند و تا یک قرن دیگر هیچ‌کسی به این کتاب‌ها دسترسی نخواهد داشت. به گزارش گاردین، پروژه «کتابخانه آینده» از سال ۲۰۱۴ با ابتکار «کیتی پترسون» هنرمند اسکاتلندی آغاز به کار کرد. در این پروژه، نویسنده کتابی را به کتابخانه آینده اهدا می‌کند که فقط خودش متن آن را خوانده است و این کتاب تا زمان انتشار در سال ۲۱۱۴ در این کتابخانه محرمانه نگهداری خواهد شد. تاکنون «الیف شافاک»، نویسنده سرشناس اهل ترکیه و خالق رمان «ملت عشق»، «مارگارت اتوود»، «دیوید میچل» و «سیون» شاعر و نویسنده ايسلندی به این پروژه پیوسته‌اند.

پلتون

جایی برای حرف‌های خودمانی

۱۶ | اتیه نو

طنز کارگری

تایتلت را نگاه کن!

همین‌طوری بایستیم و طرف را نگاه کنیم و زیر لبی (به‌طوری که فقط خودمان بشنویم و دور بین شهروند-خبرنگار فضول) بگوییم: «برو تایتلت خودت را نگاه کن!» گرچه فرقی هست بین تایتلت تا رایتل ما نمی‌دانیم فرق رایتل با تایتلت! البته به احتمال زیاد هر کسی ما را بچه کند، به جای اینکه بگوید: «در مورد پراید ۴۰ میلیونی صحبت کن!» می‌گوید: «تو را به خدا راجع به پراید ۴۰ میلیونی صحبت نکن. اثنی عشرمان زخم شد از پس که گفتی یک نفر کارگر حقوق‌گیر (تازه اگر حقوقش را گرفته باشد) با یک‌میلیون پانصد هزار تومان چطور



«سرعت گیر - ۱۹»

«عبدالله مقدمی»

زندگی کند؟ برای سفره‌اش چطور گوشت ۷۰ هزار تومانی و مرغ ۱۲ هزار تومانی و شیر ۴۰۰۰ تومانی بخرد؟ اگر خرید، کی بخورد، کی نگاه کند؟ هر هفته که رسیدیم به صفحه آخر مجله، تو را که دیدیم، یاد بدهکاری‌های‌مان افتادیم. خب آخر اگر تو تایتلت داشتی که این‌طور حرف نمی‌زدی. اصلاً حقت است که عکست را بگیرند تا بعداً داخل گونی را هم ببینی!» به جز یک عده بیکاری که هی گیر به ما دادند، بیکاری نداریم تمام جیب‌ها پُر (مثل جیبم) خلاصه هیچ دشواری نداریم! راستش حالا هم فکری شده‌ام. نمی‌دانم در مورد چند ده‌هزار کارگر کارگاه‌های

بحث داغ شبکه‌های اجتماعی

همه علیه احتکار

کاری انجام دهیم.»

کاربر دیگری به نام محمد نیز در این باره نوشت: «با عرض سرافکندگی اعلام می‌کنم عده‌ای به اصطلاح هم‌وطن برای اینکه از قافله عقب نمونن هرچی گیرشون میاد دارن میخرن، انبار میکنن، مثل همسایه پایی‌نی ما که حیاط خانه را پُر کرده از پتو، والله این کارها خودش باعث تشدید گرونی.» احتکار دارو، اما یکی از تلخ‌ترین اخبار روزهای اخیر بوده که واکنش شدید کاربران را در پی داشته است. کاربری به نام ایمان با انتشار عکس‌های یکی از این انبارها در صفحه اینستاگرام خود، نوشت: «انبار احتکار دارو به ارزش چندین میلیارد تومان... چرا مردم این قدر بی‌رحم شدند، چطور دارو احتکار می‌کنید آخه؟ واقعاً خودتون مریض داشتید هم، همین کار رو می‌کردید؟ می‌دونید چند مریض محتاج دارو تو بیمارستان‌ها چشم انتظارند؟»

همچنین یکی دیگر از کاربران به نام مهدی از دلایل بالا رفتن قیمت ظروف یک‌بار مصرف گفت. او در صفحه توئیتر خود نوشت: «انبارهایی که بیش از ۱۰۰ تن مواد پتروشیمی پیش‌ساز ظروف یک‌بار مصرف در آن احتکار شده بود هم کشف و پلمب شد، احتکار این مواد باعث افزایش قیمت ظروف یک‌بار مصرف و حتی نایاب شدن این ظروف شده بود.»

کاربری به نام بابک نیز نوشت: «طرف به‌خاطر نزدیک شدن عید قربان، گوسفند خودش رو احتکار میکنه تا گرون‌تر بفروشه. نمی‌دونه وقتی گرون میشه و به فقیر یا یتیم به خاطر احتکار ظالمانه‌اش تنونه بخره، خدا عذاب ظلم رو سریع می‌فرسته. اگر دین نداری، آزاده باش!»

در این میان خبرهایی از شرکت‌های بزرگ خودروسازی نیز به گوش می‌رسد که واکنش بسیاری از کاربران را به همراه

داشته است. کاربری به نام رضا در این خصوص نوشت: «مدیرعامل ایران‌خودرو گفته دلیل وجود تعدادی خودرو در پارکینگ این شرکت، کمبود برخی قطعات است نه احتکار. وقتی که واقعاً کمبود قطعات داشتن ماشین رو بدون موتور به مشتری تحویل می‌دادن می‌گفتن صد تومنش رو کم کردیم خودت برو براش موتور بخر!»

الهام شریفی، مجری شبکه خبر نیز در این باره در صفحه توئیتر خود نوشت: «با پیگیری‌ها مشخص شده بیش از هشت‌هزار خودرو در پارکینگ یک شرکت خودروسازی نگهداری میشه که ۲۵۰۰ خودرو برچسب کنترل نهایی داره و آماده تحویل و بقیه به‌دلیل کسری قطعات، انبار (احتکار) شده! حالا کدوم قطعات؟ رادیوی ضبط و تودوزی درها و سخنگو!! بدون سخنگو که اصلاً نمی‌شد!»

امید توشه هم در صفحه توئیتر خود در رابطه با وضعیت یکی از احتکارکنندگان، این‌طور نوشت: «خبر کوتاه بود و جانکاه: «احتکارکننده ۳۶۰۰ تن برنج، در سفر حج به‌سر می‌برد...» در این بین اما حسین سالاح‌وزری، نایب رئیس اتاق بازرگانی ایران به یک نکته اشاره کرد و در صفحه خود، نوشت: «عدم تشخیص مرز بین مفاهیم عدم احتکار و انبار، در فضای احساسی و هیجانی این روزهای کشور می‌تواند باعث لطامات و صدمات جبران‌ناپذیر اقتصادی و اجتماعی به بخش خصوصی درستکار ایران شود.»

کاربری به نام آفتاب نیز خطاب به کسانی که این روزها با هدف انبارکردن اجناس مختلف و فروش به قیمت چندبرابری در آینده، به‌دنبال رسیدن به سودهای کلان هستند، این‌طور نوشت: «جناب محترک! از کی داری می‌خوری؟ از به کارگر که هشتش گرو نشه؟ مگه چند سال عمر می‌کنی، ۶۰ یا ۲۰۰ سال؟»



یکشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۹۷ • شماره صد و شصت‌وهفت

A T I V E H N O



«ساختمان نیمه‌کاره- ۱۴۸»

«مسعود مشایخی»

سن منطقی ازدواج دغدغه حسین آقا نیست!

از صبح که سرکار آمده بودیم، آرام و قرار نداشت. مدام دوروبر من می‌چرخید. انگار چیزی توی دلش است، ولی از گفتنش اِیا داشت. چند بار مزه‌مزه کرد که بگوید، اما هر بار، صحبتش را عوض کرد. اصراری به شنیدن آن نداشتیم و زیاد پیگیر نشدم. غروب که کارگرها تعطیل کرده و ساختمان خلوت شده بود، بالاخره رازی را که از صبح ذهنش را درگیر کرده بود، فاش کرد. البته به‌شرط اینکه هیچ‌کدام از بچه‌های ساختمان فعلاً بویی نبرند. از این همه محافظه‌کاری‌اش، هم خنده‌ام گرفته بود و هم ترغیب شده بودم که هرچه زودتر بدانم این مسئله مهم چیست. انگار متوجه اشتیاق زیادم شده بود. بدون مقدمه‌چینی، رفت سر اصل مطلب و با یک حالت خجالت‌گونه‌ای گفت، دامادی برایم پیدا شده. از طریقه گفتنش به خنده افتادم. فکر کردم برای خواهرش خواستگار آمده. خب زیاد تعجب نکردم، اما بیشتر که توضیح داد فهمیدم برای دخترش خواستگار آمده. این‌بار متعجبانه نگاهش کردم. اصلاً به قیافه و ظاهرش نمی‌آید که بچه‌ای در سن ازدواج داشته باشد. حسین هنوز سن‌وسال چندان‌ی ندارد. زود ازدواج کرده و بچه‌هایش به سن‌وسالش نمی‌خورد. قیافه‌اش هنوز خیلی جوان نشان می‌دهد. با قد متوسط، اندام تپل و سیبل‌های پهن و آویزان و خنده‌های همیشگی‌اش به‌هیچ‌وجه شبیه کسی که می‌خواهد دختر، عروس کند نیست. تا جایی که من، خانواده‌اش را می‌شناسم، دختر بزرگش هنوز مدرسه می‌رود و دیپلمش را نگرفته. مثل اینکه فکرم را خوانده باشد، خودش گفت دخترم به مدرسه می‌رود، ولی خواستگار خوبی برایش آمده و نمی‌توانیم جوابش کنیم. گفتم حسین جان، برای دخترت زود است که ازدواج کند. حداقل بگذارید درسش تمام شود. شاید بعدها موقعیت بهتری برایش فراهم شد. گفتم این‌ها سن‌شان کم است و درک درستی از زندگی مشترک ندارند. خدای‌ناکرده شاید فردا با مشکل مواجه شوند. به قول شاعر «نرود میخ آفتبن بر سنگ سخت». از من گفتن و از او توجیه و بهانه آوردن. حسین و خانواده‌اش، تصمیم‌شان را گرفته بودند. دیدم دارد از راز دل گفتنش پشیمان می‌شود که صحبت را تمام کردم. برای زوج خیلی جوان! آرزوی خوشبختی کردم و از همدیگر جدا شدیم. در مسیر خانه، به این فکر می‌کردم که، کجای کار ما اشتباه است. در این دوران و با این همه تبلیغات رادیو و تلویزیون و شبکه‌های متعدد اجتماعی و ترویج فرهنگ صحیح ازدواج، چرا برخی از افراد جامعه دست از افکار سنتی و قدیمی خود برنمی‌دارند. چرا برخی رسم‌ورسوم غیراصولی را کنار نمی‌گذارند. این قدر هشدار و تبلیغ برای جلوگیری از ازدواج زودهنگام و به‌نوعی وقوع پدیده کودک‌همسری، هنوز نتوانسته عده‌ای از افراد جامعه مثل حسین ما را به این نتیجه برساند که، ازدواج زودهنگام از نظر موفقیت و دوام، ریسک بیشتری نسبت به ازدواج در سنین مناسب دارد.



عکس تزئینی است